



سخرنی ۱۳ رجب ۸۴
حاج حسین خوش لہجہ

۱۳ رجب ۸۴

بسم الله الرحمن الرحيم

اعوذ بالله من الشيطان اللعين الرجيم

العبد المؤيد الرسول المكرم ابوالقاسم محمد

السلام عليك يا ابا عبدالله، السلام عليكم ورحمة الله

و بركاته، السلام على الحسين و على بن الحسين و

اولاد الحسين و اهل بيت الحسين و رحمة الله و

بركاته (صلوات)

«اين الرجبيون»؟ خدا می فرماید: «اين الرجبيون»؟ آیا

توجه کردید؟ یا درس خواندید و نفهمیدید؟ خدا رحمت

کند حاج شیخ عباس را، استاد آقای خمینی بود، می گفت: خوب خواندیم و خوب گفتیم و خوب نفهمیدیم. آیا فهمیدیم می گوید: «این الرجیون» یعنی چه؟ چرا نمی گوید: این الرضانیون؟ این الشعبانیون؟ چرا خدا نمی گوید؟ «این الرجیون»، یعنی چه کسانی هستند که علی را قبول دارند به «الیوم اکملت لکم دینکم» عبادت می کنند؟ رمضان را رها کرده، شعبان را هم رها کرد. الان عده ای هستند که ماه مبارک رمضان را عبادت می کنند اما به غیر «این الرجیون». چرا خدا می گوید: «این الرجیون»؟ به تمام آیات قرآن، تمام موهای بدنم، گلوله های خونم گواهی می دهد، هیچ کس نمی تواند مزد ولایت را بدهد. آخر چه

به شما بدهد؟ حالا سلطنت سلیمان را خدا به او داده، یک وزغ می آید ناراحتش می کند. پس در دنیا چیزی ارزش ندارد که بیاید جزای ولایت را بدهد. حالا خدا می گوید: «این الرجبیون»؟ [مزد ولایت را] من به شما می دهم. خدا بهشت و رضوان به شما می دهد. خدا چه به شما می دهد؟ اما کسانی که امیرالمؤمنین را، علی (علیه السلام) را به «الیوم اکملت لکم» قبول دارند و امرش را اطاعت می کنند، ادیانی نمی شوند. ما اغلبمان ادیانی هستیم؛ این آقا به درسش می نازد، آن آقا به مهندسی اش می نازد. این به دکتری اش می نازد، آن به دارایی اش می نازد. این به خوش لفظ و کلامی اش می نازد، این به حشش می نازد، این به عمره اش

می نازد، آن به مکه اش می نازد، این به خانه هایی که بلوار امین دارد [می نازد].

عزیز من، قربانت بروم بیا امین شو. بلوار امین که تو را نجات نمی دهد. من نمی گویم نرو، توجه کن من چه می گویم؟ با امر برو. کجا هر سال پا می شوی می روی مکه؟ به کمرت بزند! خب، یک سال رفتی، دو سال رفتی بس است. کجا هر سال می روید عمره؟ به کمرتان بزند! تو می خواهی بروی آنجا خوش باشی، یک جایی به تو بدهند با خانم باشی. این بنده های خدا به حضرت عباس، اجاره خانه ندارند، وسایلیش را گذاشته بیرون. این سید بنده خدا جهاز ندارد، والله بالله رفته کلیه اش را داده برای جهاز دخترش. بی انصاف! کجا هر سال

می روی عمره؟ بده به این بنده خدا. بیا شجره توحید بنشان. تو اگر به جهاز یکی خدمت کردی، اینها رفتند در آغوش هم، تو شجره توحید نشاندی. چرا عبادتی می شوی؟ شیطان سیصد سال عبادت کرد، یک اطاعت نکرد، مغضوب و مورد لعنت شد. چقدر ما اطاعت نمی کنیم؟ بیا بید به خود بیا بید. بیا بید از این رویه ای که تا حالا داشتیم برگردیم. کجا تو می روی زیارت امام حسین، [در حالی که] حساب سال نداری؟ حالا حساب سالت را دست چه کسی می دهی؟ جنب می روی حرم امام رضا، جنبی، می روی حرم امام حسین. مگر نبود شخصی آمده بود مسئله سراغ بگیرد، جنب بود، در کلیاس امام رئیس مذهب ما امام صادق گفت: برو

غسلت را کن. تو چه کار داری می کنی؟ شما یک مشت عبادت جمع و جور کردید بی اطاعت، خیال می کنید جزا به شما می دهد.

«این الرجبیون»؟ عزیز من، بیایید به خود بیا. حالا حساب سال داری من نمی گویم به علما ندهید که بگویند می گوید ندهید. هر چیزی اهمیت دارد. همه چیز را از ما گرفتند و توجه نکردی. می گوید تو فطریه روزهات را اول بده به قوم و خویش هایت، بعد هم بده به همسایه هایت، بعد هم بینداز در سوراخ! آخر، این سوراخ که به تو جزا نمی دهد. حالا به تو می گوید عزیز من، خب یک سال رفتی، دو سال رفتی بس است دیگر، به درد اینها برس، شجره توحید بنشان. ما عبادتی

شدیم، نه اطاعتی. بیایید اطاعتی بشویم. عزیز من به خود بیا. امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) آمد سر قبرستان، گفت: مرده‌ها چطورید؟ من بگویم یا شما؟ گفت: بگو، گفت: زنانان شوهر رفت، مالتان هم تقسیم شد. گفت: ما بگوییم، اگر چیزی دادیم اینجا به دردمان می‌خورد، اگر نه داریم می‌بینیم آنها می‌خورند، پشت دستان را می‌جویم. کسانی که ثروت دارید، مواظب باشید به این روز نیفتید پشت دستتان را بگیرید. یک قدری انفاق داشته باشید. چرا به شما می‌گوید اگر شخص مؤمنی را مهمان کنی، هر لقمه‌ای که بخورد [ثواب] این [مطابق] حج و عمره است. من از خود نمی‌گویم. شخصی آمده خدمت آقا جواد الائمه می‌گوید:

زیارت قبر پدر شما هفتاد حج، هفتاد عمره است. می‌گوید: بله، اما «لا اله الا الله [حصنی]، شرطاً و شروطها، انا من شروطها». در صورتی که شروط را داشته باشی. آقا از این بالاتر هست؟ [برآوردن] یک حاجت برادر مؤمن از این بالاتر است. چرا تو از این کارها نمی‌کنی، هر سال می‌روی عمره؟ مردم بیایند ماچت کنند؟! (صلوات)

«این الرجبیون»؟ کجا هستند کسانی که علی را قبول دارند و امرش را اطاعت می‌کنند؟ بیایند من [مزد] به آنها بدهم. یک حرف‌هایی است که گیج‌کننده بشر است. به شما می‌گوید اگر رفیقی پیدا کردی که همیشه تو را یاد من بیندازد، من یک قصری به تو می‌دهم خلق اولین تا آخرین را بخواهی دعوت کنی، جا دارد. می‌گوید با کسی

بنشین که همیشه شما را یاد من بیندازد، یاد خدا بیندازد. چه خبر است حالا؟ حالا چرا این قدر وقتتان را صرف تلویزیون می‌کنید؟ تا می‌گویی، [می‌گوید:] فلانی دارد. مگر فلانی حجت است برای ما؟ حجت خدا، امام زمان است، پیغمبر می‌گوید: لهُو و لعب حرام است. چه کسی می‌تواند حلال خدا را حرام کند، حرام خدا را حلال کند؟ پیغمبر فرمود: هر کس حرام من را حلال، حلال من را حرام کند، لعنت الله الی یوم القیامة، لعنت خدا بر او. کجایی عزیز من؟ بیا بیدار شو. بیا عمر دارد می‌گذرد والله. من یک موقع در صحن بودم، دیدم دو تا مو اینجایم درآورده، حالا دیگر سفید شد و هشتاد سالمان است دیگر حالا. هر روز داریم روز شماری می‌کنیم، به

حضرت عباس. به حضرت عباس، امروز مردن سرقفلی دارد که آدم این چیزها را نبیند. سرقفلی می دهم من بمیرم. اما نه خیال کنید من چیزی ندارم. الحمدلله امام زمان من را تامین کرده، نه که از روی ناراحتی بگویم. چرا؟ پیغمبر فرمود: آن مؤمن واقعی مثل سنگ نمک دلش آب می شود. اینقدر گوش به این تلویزیون بی صاحب مانده نمی دهد. اینقدر کارهای ویدیویی نمی کند. اینقدر کارهای تماشایی نمی کند. (صلوات)

حالا چیزی که به رفقای عزیز می خواهم بگویم، اول تشکر از قدم های شما می کنم که تشریف آوردید. امیدوارم که در صراط قدم هایتان نلرزد. امیدوارم من امروز من عیدی خواستم، برای شما هم خواستم،

عیدی ما این باشد که خدای تبارک و تعالی علی را به ما بدهد، علی در دل شما باشد. اگر علی را به تو داد، تمام خلقت را به تو داده. اما اگر علی نداشته باشی، بیچاره‌ای. حالا امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)، بیشتر با سوادها می‌گویند امروز امیرالمؤمنین، متولد شد، به دنیا آمد. نه! حضرت ظاهر شد. چرا ظاهر شد؟ علی که می‌فرماید: با تمام انبیاء آدم، با پیغمبر آخرالزمان آشکارا آدم این که بوده، پس این چیست؟ این هم درست است، نمی‌خواهیم بگوییم نادرست است. اما خدا یک مقصدی داشته، مقصدش علی است. حالا توجه بفرمایید، خدای تبارک و تعالی آن روزی که به ابراهیم خلیل الله گفت خانه را بساز، مقصد داشت. اگر نه

این خانه، شما برسید از آن قدیمی‌ها که با شتر می‌رفتند، یک جایی بود که فقط الاغ می‌توانست برود. اینجوری نبود، یک پیچ اینجوری داشت، یک پیچ اینجوری. گفت: خدایا چه کسی می‌آید اینجا؟ ابراهیم ندا بده، یک ندا به تمام ذرات داد. آنها که لبیک گفتند، می‌روند مکه. حالا خدا این خانه را ساخته، مقصد دارد. شما هم یک خانه می‌سازی، مقصد داری؟ اما عزیز من، با خون فقرا خانه نساز. با غش [در معامله] نساز. این خانه که می‌سازی بین چیست؟ چه دارد به تو می‌گوید؟ آجرهایش چه می‌گوید؟ سنگش چه می‌گوید؟ می‌گوید: چرا مال فقرا را آوردی اینجا، من را اسیر کردی؟ چه جواب خدا را می‌دهی؟

حالا دلم می خواهد توجه بفرمایید، ببینید من چه به شما می گویم رفقای عزیز. حرف های من یک قدری تازه است. حرف های من به غیر بعضی منبری هاست. یک وقت القای خداست. دلم می خواهد توجه بفرمایید. حالا این خانه را خدا ساخته، حالا به مریم می گوید: «أخرج». اما به فاطمه بنت اسد می گوید: داخل شو. بعضی ها مغزهایشان گنجشکی است! می گویند: غلو می کند ایشان! غلو یعنی چه؟ باباجان من، تو باید علم علی را بدانی. اگر امیرالمؤمنین، مثلاً الان شما این کلاس هفتم است، اگر من گفتم دیپلم دارد. شما به من بگو، نه بابا من می دانم این این جور است. تو چه می فهمی؟ من هنوز جرأت نکردم وصف علی را کنم.

امروز به حول و قوه خدا، به کمک زهرای عزیز می‌کنم. (صلوات) حالا دیوار شکافته شده، حالا هم جایش هست. چه کسی به دیوار جان داد، گفت: برو آن طرف؟ مگر دیوار جان دارد برود این‌ور، بیاید اینجا؟ مگر اتوماتیک است؟! آیا می‌فهمی یعنی چه؟ یعنی به دنیا، نه دنیا به تمام خلقت دارد اعلام می‌شود، من که علی هستم از هیچ دری داخل نمی‌روم، مگر از در خدا. ممکن بود از در، تو بیایید، در هم مسدود شد. سه روز آزرگار [مردم] مکه همه‌اش هیجان می‌کردند. مگر علی از هر دری داخل می‌رود؟ به تو هم می‌گوید: آقا، «انا مدینة العلم، علی بابها» از این در بیا داخل، چرا از در خلق می‌روی داخل؟ چرا از در هوا می‌روی داخل؟ چرا از در

هوس می روی داخل؟ چرا از در فکر خودت می روی داخل؟ از در علی بیا. علی از هیچ دری نرفته، تو هم از در علی بیا. چرا از در خلق می روی؟ (صلوات)

حالا روی دست فاطمه بنت اسد است. حالا چشمه‌هایش را باز نمی کند، فاطمه گریه می کند، [می گوید] بچه ام چشمش نابیناست. حالا رسید دست پیغمبر، چشمش را روی پیغمبر باز کرد، نه روی دنیا. چقدر اهل دنیا بید؟ عزیز من، بیا چشمت را باز کن رو به ولایت. حالا قرآن می خواند، تورات می خواند، انجیل می خواند، زبور می خواند. یا محمد (صلوات) اگر قرآن به تو نازل می شده، به من نازل شده، تورات به من نازل شده، زبور به من نازل شده، انجیل به من نازل شده، تمام اینها به

من نازل شده. محمد جان، به تو هم در باطن نازل شده، می خواهی برایت بخوانم؟ حالا ببین چه می خواند؟ اول سخن امیرالمؤمنین، «قد افلح المؤمنون» است. علی مؤمن را دوست دارد. اگر این آیه را می خواند، ای مؤمن، آیه به [برای] تو نازل شده. آیا توجه می کنی یا نه؟

حالا قربانت بروم، فدایت شوم، حرف من چیز دیگری است؟ حرفم این است، یک موقعی ما، من الان هشتاد سالم است، آقای قمی تشریف آوردند. من یادم است قمی بزرگ، آقای تولیت ایشان را دعوت کرد. چند شبانه روز ایشان را مهمان کرد. یک شب علما را دعوت می کرد، یک شب تجار را دعوت می کرد. یک شب

اداره‌ای‌ها را دعوت می‌کرد، یک شب رعیت‌ها را دعوت می‌کرد. تمام اینها را به واسطه آقای قمی هر شب [دعوت می‌کرد] خب، می‌دانید که تولیت شاه این قم بود. در ثروت خیلی ممتاز بود. حالا من حرفم این است، اما خدای تبارک و تعالی علی را دعوت کرده. خیلی دلم می‌خواهد به این نکته توجه کنید. این نکته، نکته حساسی است. حالا خدا علی را دعوت کرده در خانه‌اش. حالا ببین چه کار می‌کند خدا، حالا به واسطه علی ببین چه کسی را دعوت می‌کند؟ حالا ای ملکوتی‌ها، ای آسمانی‌ها، ای کراتی که به ما گفته هجده هزار کرات دارم، من صدها هزار کرات دارم، ای جن، ای انس، ای ملکوتی‌ها، ای خلقت، ای آسمانی‌ها، ای عرش‌ها، ای

فرشی‌ها، ای ممکن‌هایی که در تمام خلقت ممکن هستید، بیایید اینجا مهمانان می‌کنم، دعوتان می‌کنم به خواست علی، به دوستی و محبت علی. این را باید دوست داشته باشید. اگر نه عبادت ثقلین کنید، به رو در جهنم می‌اندازمتان. خدا تمام بشر و خلقت را به واسطه علی دعوت کرده. حالا مگر پاداشش همین است؟ می‌گویید: حالا که علی را به «الیوم اکملت لکم دینکم» قبول داری، حالا بهشت به تو می‌دهم، فردوس به تو می‌دهم، جنات به تو می‌دهم، خودم را به تو می‌دهم. چرا؟ علی مقصد من است. علی مقصد خداست. کجا می‌روید دنبال اینها؟ چرا مشاور درست می‌کنید؟ ای بدبخت بیچاره! خدا دعوت کرده، چرا

دعوت شیطان را می‌پذیری؟ چرا دعوت خدا را نمی‌پذیری؟ همین جور که ابراهیم دعوت کرد به خانه‌اش، حالا خدا دعوت می‌کند به خود علی. یک دفعه حکم می‌گذارد رویش، می‌گوید اگر قبول نداشته باشی، عبادت ثقلین کنی می‌سوزانمت. حالا علی است و امرش. امر امیرالمؤمنین، امر خداست. چه داری می‌گویی تو؟ این صور اسرافیل که می‌گوید می‌دمد، علی می‌دمد. اسرافیل کیست که جان بدهد؟ چرا باسوادها عقلشان نمی‌رسد؟ تو کتابی هستی، بیا بیرون از کتاب. بیا در ولایت. تا در کتابی، در کتاب هستی. با کتاب محشور می‌شوی. عزیز من، بیا ولایتی شو نه عبادتی شو، نه کتابی. (صلوات)

حالا خدا باز هم پاداش به تو می دهد. می گوید بیا امر علی را اطاعت کن، نزول نخور، غش در معامله نکن. نگاه به بچه مردم نکن، نگاه به زن مردم نکن، خدعه نکن، سخی باش. سه تا چیز داشته باش: ولایت، سخاوت، عدالت. کجا تو عدالت داری؟ چرا عدالت نداری؟ نداشتند بین چه کار کردند؟ سخاوت تو را نجات می دهد، آقا جان، به فکر فرو بروید. الان به خانمت بگو، چه کسی جهاز ندارد؟ چه کسی بیچاره است؟ یک مبلغی بده برای این. عید است دیگر، خوشحال کن اینها را. الحمدلله شکر رب العالمین در رفقای من هستند. الان مرغ دادند، برنج دادند، اطعام کردند، پول دادند، عیدی دادند. امیدوارم خدا به شما

عیدی بدهد. عیدی علی را به شما بدهد. عزیز من، قربانتان بروم، ببین من چه دارم می گویم. امیرالمؤمنین سه روز، سه روز نانش را نمی خورد می داد به مردم، در خرابه ها می رفت. تو یک قوم و خویش داشته باشی، من واقع دارم می گویم، من یک عمری در علما بودم، چندین سال در این بازار بودم، چندین سال آنجا بودم، همه اش تفکر داشتم، با تفکر قدم می زدم. چه کار می کنی عزیز من، قربانت بروم، فدایت شوم؟ یک قدری ما باید صفات علی داشته باشیم. او می رفت در خرابه ها. حالا دیده امام حسن به قول ما از تشییع دارد برمی گردد، چون که ما علی را خلق حساب می کنیم. سیزدهم رجب آمده، بیست و یکم هم مرده، آره تو بمیری!، پس آن

کیست که جلوی جنازه علی را می گیرد؟ آقا امام حسن [می گوید:] که هستی؟ نقاب را بالا می زند، می بیند خود علی است. مگر علی می میرد؟ تو دلت مرده است که نمی فهمی. علی آمد اینجا ما را هدایت کند، عمر نگذاشت، ابابکر نگذاشت. مسیر را عوض کرد. با فکر کسانی که مسیر را عوض کردند نرو دنبالشان. اول کسی که مسیر را عوض کرد عمر و ابابکر بودند. بعد هم بین عباس و بنی امیه بودند، مسیر را عوض کردند. (صلوات)

حالا ببین چقدر قشنگ است، حالا به واسطه این مهمان همه را دعوت می کند. بیایید این مهمان من را دوست داشته باشید، بهشت به شما می دهم، رضوان به شما می دهم، فردوس به شما می دهم، تو را حاکم می کنم،

به طوری تو را قرار می‌دهم اگر یکی توهین به تو کند، خانه من را خراب می‌کند. اگر علی من را دوست داشته باشید و بپذیرید، اما مشاور درست نکنید. به امر علی باشید، علی امر می‌خواهد. زنگ در بهشت علی است، والله علی است. وقتی می‌زنی می‌گوید: علی. تمام کون و مکان می‌گوید: علی، تو گوش نداری. والله، دیدم در بیابان از یک محل زمین، علی علی بلند می‌شد. افتادم روی زمین، گوشم را گذاشتم اینجا، دیدم تمام امکانات خدا می‌گوید علی. علی یعنی این. حالا کارت در بهشت را علی می‌دهد. حالا بهشت اگر محبت داشته باشی اتوماتیک است. همین جور که اینجا دیوار شکافته شد، علی رفت در خانه، در بهشت هم باز می‌شود ملائکه‌ها

می گویند: بفرما. اگر نداشته باشی، می گوید: گم شو، برو. آنجا از تو کارت می خواهد.

من نمی خواهم خودم را معرفی کنم، یک عده ای مغزشان مثل گنجشک می ماند! من می خواهم بگویم می شود بشوی، نمی خواهم بگویم من هستم. می توانی بشوی. دیدم یک عده ای آنجا خیلی، ائمه جمع هستند. فضای خیلی بزرگی بود. من وارد شدم، گفت: آقا، برای چه وارد شدی؟ گفتم: من کارت دارم، کارت علی. گفت: بفرما برو بالا، بنشین. کارت علی، امر علی است. والله، بالله، من از اول عمرم امر را اطاعت کردم. من زشت است به شما بگویم، من بچه رعیت هستم، وقتی باغ زنبیل آباد می رفتم، ماه رمضان بود، روزه هم می گرفتم،

من یک ماه می رفتم باغ زنبیل آباد، یک دانه انجیر، یک دانه انار دهانم نگذاشتم. باور می کنید؟ زنبیل آباد مثل بهشت است. حالا اینها برداشتند یک کارهایی را کردند. چرا؟ می گفتم: مال چه کسی را بخورم؟ به رفقا گفتم، من یک وقت کارگاه داشتم، یک چوب خورد روی دستم، دستم را این جور گرفتم، خورش را آمدم در جاده ریختم. دیدم می گوید: «فمن يعمل مثقال ذرة شراً یره» مبادا من ذره ای خاک مردم [را بردارم]. حالا می رود خانه می گیرد، می رود در آن زندگی می کند. چه خبر است در این دنیا؟ چه خبر است؟ عزیز من، قربانتان بروم بیایید کلاه سرتان نرود. بیایید علی را دوست داشته باشید، بیایید این حرفهای موهوم را، این نمره ها که به

خودتان می دهید دست بردارید. والله این نمره‌ها مثل چک بی امضاست.

حالا این مطلب را بگویم، حاجی‌های حالا، کوچه نجس‌کن و خیابان نجس‌کن شدند حاجی‌های آخرالزمان. شیطان ببین چه یادش می‌دهد؟ پیرو شیطان شده. کجا رفتید سنگ به شیطان زدید؟ کجا سنگ به شیطان زدید؟ آره تو بمیری! چرا اینها خیابان نجس‌کن شدند؟ دیدم آنجا، این یک گوسفند می‌آورد، یک چرخی هم ردش است. حالا بلد هستید، یاد نگیرید! گوسفند را می‌کشد، می‌گذارد در چرخ و می‌دهد به قصاب. این خیابان را هم نجس می‌کند. آمد اینجا، من یک داد زدم که تا در خیابان رفت. گفتم: اینجا

نمی‌خواهد بکشی، برو لب جوب بکش. آخر، کشت و انداخت آنجا شست و از آنجا برد بفروشد. آخر، تو چه فایده‌ای داری؟ این هم حاجی‌های آخرالزمان! چرا خیرت به مردم نمی‌رسد عزیز من؟ فردای قیامت چه کار می‌کنی؟ یک گوسفندی را رسول اکرم کشت، من بی‌روایت حرف نزنم. به عایشه گفت: خیر کن. گفت: یا رسول الله گردنش را گذاشتم، همه را دادم. آنها را که دادی، داری. گردنش را می‌خوری. کجا ما اینجوری شدیم؟ چرا ما اینجوری شدیم؟ چرا ما پیرو شیطان شدیم. خدا دارد دعوت می‌کند، امام حسین دعوت می‌کند. چرا تو به دعوت شیطان گوش می‌دهی عزیز من؟

خدا رحمت کند حاج شیخ عباس را، می گفت: هر جوری می خواهی بشوی، [بشو، اما] تجددی نشو. تجدد پدر ما را درآورده. تجدد بین چه کار کرده؟ شما مادرانتان چه جور بودند قربانت بروم؟ خدا لعنت کند پهلوی را، چادر از سر زنها می کشید و زن ها جیغ می زدند. کسی بود همین جور می ماند از غیرت. حالا همان خانم اینجوری می کند، می دود در خیابان! مگر این پیغمبر نیست که می گوید: اگر حاضر شوی نگاه به زنت کنند دیوئی، امت من نیستی. حالا بدو مکه برو! بدو عمره برو! بدو زیارت امام رضا برو! تو دیوئی! تو دیوئی، امت پیغمبر نیستی که. حالا همین طور برو مکه. آره رزرو می کند! یکی می گفت: من چقدر می دهم، آره به چند سال مانده، حالا

می خرنند می روند. (صلوات) پس معلوم شد قربانتان بروم بیایید به این دعوت خدا، به این مهمانی خدا، تکرار می کنم علی را در خانه اش راه داد، به واسطه این مهمان تمام خلقت را دعوت کرده، بیایید مهمان من را بخواهید؛ من بهشت به شما می دهم، فردوس به شما می دهم.

این گفته اگر مکه بروی اینجوری است، اگر عمره بروی اینجوری است. بابا نمی گویم عمره نرو، نمی گویم مکه نرو. نمی گویم کربلا نرو. یکی نگوید این می گوید نرو. برو اما الان که می خواهی بروی یک جهازی را لا اقل صد هزار تومان، دویست هزار تومان بده، ببین برو قربانت بروم. جمع کن مطلب را. عمره ات را تبرک کن با همین

صدقات. (صلوات)

قربانتان بروم، مطلب این شد که «این الرجبیون» کجا هستند آنهایی که با محبت علی عبادت کردند، بیایند من به آنها بدهم. آن وقت خدا چه چیزی به شما می دهد؟ بهشت به تو می دهد، فردوس به تو می دهد، تو را حاکم می کند. والله، اگر تو امر را اطاعت کردی، در ماوراء هم به تو راه می دهد. جان من، عزیز من، بیایید این حرف من را بشنوید. من هشتاد سالم است، دیگر هوا و هوس ندارم. بیایید قربانتان بروم حرف بشنوید. از امروز آن رویه غلطی که بعضی هایمان داریم، آن را بالاخره نرویم دیگر. بیاییم خودمان را بیندازیم در دامن علی. چرا در دامن دنیا خودت را می اندازی؟

یک کلام دیگر من بگویم، این عمر و ابابکر گفتند: «حسبنا کتاب الله». والله بیشتر ما گفتیم: حسبنا دنیا! عمر گفت: «حسبنا کتاب الله»، ما گفتیم: حسبنا دنیا! دست از ولایت برداشتیم. هر روزی برایتان یک چیزی می آورد. حالا چیز دیگر هم می آورد. حالا توجه کنید، زمانی بشود که این تلویزیون و رادیو دیگر دمده شود. اما می دانی ما چه کار کردیم؟ ما اهل بیت را دمده کردیم، گذاشتیم کنار. ما اهل بیت را دمده کردیم که من می سوزم و می گویم. خب، باباجان تو صفات آنها را باید داشته باشی قربانت بروم، فدایت شوم.

خدایا، عاقبتمان را بخیر کن.

خدایا، ما را بیامرز.

خدایا، ما را از خواب غفلت بیدار کن.

خدایا، همین که من از تو خواستم، خدایا برای رفقایم هم می‌خواهم. خدایا عیدی، علی را به ما بده.

خدایا، قربانت بروم، ما را در پناه علی حفظ کن.

خدایا، ما از آنها نباشیم که علی علی گفتیم و آخر عمر، عُمْرُ عَمْرٍ گفتیم. خدایا ما تا آخر، دنیا، دنیا نگوییم. تا آخر عمرمان علی بگوییم. از این گلوله‌های خون ما علی بجوشد.

امیدوارم که خدایا این دعای ما را مستجاب کن.

رفقایى که بالا هستيد، انشاءالله ايشان شما را به فيض
کامل مى رساند. (صلوات)

يا على